

اهراتیان | دروازه شهر را گشاده قریب به چهارهزار (۴۰۰۰) به مقابله همراهان والی اقدام جستند و کار به مقاتله انجامید، دلیران دو سوی دست به شمشیر برده اسب برانگیختند، سرها بر خاک افتادن گرفت و خون زمین را لاله‌گون کرد، تیرها چون طیور به پرواز در آمدند و رمحها چون افاعی بگزیدن پرداختند.

مع‌القصه والی والاشان مظفرگردید و هراتیان منهزم شده به شهر خزیدند و آن روز سنگر بستن صورت تیسیر نگرفت. دیگر روز ملکزاده فیروز بروسکی<sup>۱</sup> صاحب معلم را به بستن سنگر مأمور کرد. بروسکی با یک فوج سرباز جدید بدین کار پرداخت. سپاهیان هرات به ممانعه و مدافعه بیرون آمدند و جنگی سخت با بروسکی کردند و غالب شدند و سیصد (۳۰۰) نفر از نظام جدید به قتل آوردند و مابقی دیوار باغی را ملجأ کرده در آن محصور شدند و عراده شکسته توپ فرو افتاد و از جانبین بردن توپ جانها به باد رفت.

به حکم والی والاشان امیرزاده خسرومیرزا به امداد بروسکی رفته، متجنده افاغنه را به شهر رانده مابقی سربازان و توپ مذکور را به اردوی والا آورد. آن روز نیز سنگر بستن امکان نیافت و اردو به تخت صفرقرار گرفت، شبی از آن شبها تفنگچیان افاغنه از شهر بر آمده بر فراز کوهی که بر اردوی اشرف مشرف بود رفته بنیاد گلوله باری در خیام اردوی شهر یاری کردند. نواب احمد میرزا و جماعتی از دلیران ایران بر فراز کوه رفته آن گروه را به زیر دوانیدند، چون این محل اتراف نیز پسندیده نبود، اردو حرکت کرده به سمت شرقی هرات که سنگر شیردل خان گویند متوقف شدند.

### ذکر محاربات چند که فی مابین افاغنه و قزلباشیه روی داده

جهانگیر میرزا ولد کامران، معادل دوازده هزار (۱۲۰۰۰) کس از افاغنه شهر هرات و تایمنی و دو عراده توپ به اتفاق شیرمحمد خان هزاره‌ای که به مدد کامران

میرزا آمده بود از دروازه بیرون آمده روی به اردوی همایون نهادند. اهالی اردو صفوف بر آراسته نواب امیرزاده والی خراسان به میان صف آمده سوار و پیاده و توپخانه را به رسم نظام جابه‌جا مقرر داشته بنیاد جنگ کردند.

### لمؤلفه

خبره شد مهر و تیره شد افلاک  
 مهر تابان به گرد تیره و تار  
 در هوا بس که گونه گونه درفش  
 از سقرلات پوش فوجا فوج  
 سپهی با نظام کوشا کوش  
 روی ایشان ز روی و آهن و سنگ  
 زان به گرد و مرد و جنبش خاک  
 چون یکی طشت خون که در یم قار  
 ابرها گشته سرخ و زرد و بنفش  
 دشت بحری زلعل موجا موج  
 بیشه‌ای پر ز شیر دوشا دوش  
 پشت ایشان کسی ندیده به جنگ  
 مع القصه شنلیک تفنگ در هرات و مرو غریو و غرنگ در افکند و آوای طبل و کرنای در بلخ و سرخس غرش رعد را طیره کرد، شمشیرهای بران، خود و خفتان را چون پرند و پرنیان می‌گذشت، و تیرهای بران صقور و نسور صفوف را چون تیهو و عصفور به هزیمت و فرار می‌گماشت، صحرا از خون دریا بود و تن‌ها در آن حوت شناور همی نمود، زمین صاف از اجساد کشتگان کوه گشت و نفیر نوبت و طبل از نوبتخانه کیوان در گذشت. آخر الامر شکستی عظیم در لشکر افاغنه روی داده بسیاری از دو سوی به قتل اندر آمدند.

دیگر روز اهالی شهر تزویری آغازیده واسطه صلح برانگیختند و در وقتی که ملابهرام نام سخن از مصالحه می‌راند به ناگاه دروازه گشوده شد و سپاه جنگی بتاخت و تاز روی به اردو کردند، نواب امیرزاده و الاشان محمد میرزا از کید افاغنه آگاه شده فرصت سواری نفرموده خود را پیاده به توپخانه والا رسانید و بزدن توپ فرمان داد. مهدی‌خان قراپاپاق را با سواره ماکوئی به سرکردگی آقابیگ به مدافعه افاغنه مأمور داشت، نظر به قلت مأمورین، افاغنه بر آنها احاطه کرده مدد بر ایشان نرسید، آقابیگ مقتول گردید و زیاده از صد (۱۰۰) نفر قتل شدند، و دیگران خود را به دامان کوه کشیده استمداد از امیرزاده افراسیاب نهاد کردند. والی والا گروهی به امداد آنها فرستاده ایشان را به اردو آوردند، ملابهرام مذکور که به تدلیس و تلبیس سخن از مصالحه می‌راند خود را به اسب رسانیده در آن غوغا از میانه کرانه گرفت. و



به علت قتل آذوقه از این مکان نیز حرکت گزیدند، قراولان افاغنه هرات به جنگ بیرون آمده شکست خوردند و تا پل مالان پویان ونالان برفته خود را به قلعه روضه گاه که مقبره اعزه افاغنه است در افکنده، مستحفظین که در آنجا بودند به مجادله در آمدند. صمصام خان سرتیپ فوج بهادران به تسخیر قلعه روضه گاه رفته در کمال سهولت آن قلعه را به تصرف در آورد.

و در آن اوقات امیر اسدالله خان قاینی با هزار (۱۰۰۰) نفر پیاده به اردوی همی آمد، افاغنه سر راه بر او بریستند، اسدالله خان متحصن در قلعه شده به نواب امیرزاده والی خراسان خبر رسید، از اردو نظام و توپ روانه و امیر را با پیادگان وی از معركة افاغنه رها ساخته به خدمت والی والاشان آوردند. و چون هنوز تمامی سپاه مأموره نرسیده بودند، نواب والا به مسامحه و مدارا همی گذرانید.

و در آن ایام خیر حرکت نواب شاهزاده نایب السلطنه از دارالخلافه به مشهد و ماموری قایم مقام با هشت هزار (۸۰۰۰) کس [۳۳۳] از مشهد به هرات معروض رأی امیرزاده والی والا تبار گردید؛ و مزید اطمینان خاطر اهالی اردو گردید؛ زیرا که هنوز سپاه مازندران و استرآباد و سمنان و دامغان نرسیده بودند، و امیرزاده قهرمان میرزا برادر صلیبی و بطنی والا ای امیرزاده معظم والی از راه یزد و طبس با امیرعلی نقی خان به اردو واصل نگردیده بودند، و در هزار جریب به حضور امیرزاده بزرگوار رسیدند.

### ذکر تقسیم

#### سپاه کینه خواه در اطراف اردوی والا و

#### بنای یورش و تسخیر هرات

به امر نواب امیرزاده آزاده محمد میرزای والی والا شان و صوابدید قایم مقام، خسرو میرزا با سه هزار (۳۰۰۰) نظام و دوازده (۱۲) عراده توپ و پانصد (۵۰۰) سوار به پل مالان مأمور شد که شیرمحمد خان هزاره ای را که در خارج شهر پشت به قلعه داده اردو زده است از مقام و مقر خود حرکت داده زایل سازد و به گوشمال او پردازد، و امیرزاده احمد میرزا را با محمد رضا خان فراهانی و پنج هزار (۵۰۰۰) سپاه

عراقی و خراسانی و شش عراده توپ به محاصره و تسخیر غوریان که در بدو امر بی تسخیر از آن عبور کرده بودند و خلاف حزم بود مأمور داشت. و صمصام خان سرتیپ را با جماعتی به طرف میمنه اردو مأمور داشت که در چهار فرسنگی اردو به محافظت شبیخون و دستبرد افغانه سدره گردد و غفلت نگزیند، و محبعلی خان سرتیپ ماکوئی را قرار فرمود که نگهبان و حافظ میسرۀ اردو باشد؛ و به استحضار میرزا قریش مستوفی هرات علیق الدواب و سیورسات حواله شود، و به قدر امکان با رعایا سلوک و رفتاری درست کرده باشند تا آذوقه در اردو جمع کرده به اطمینان خاطر به یورش و تسخیر قلعه هرات پردازند غافل که:

### نظم

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود  
 یکی چنانکه در آئینه تصور ماست  
 کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد  
 که نقش بند حوادث و رای چون و چراست

### در بیان حال

نواب شاهزاده اعظم و شهریار ملک گیر

معظم نایب السلطنه عباس میرزا و

بیماری آن حضرت و وفات او

انارالله برهانه

اجمال مقدمات و بواعث این واقعه ناگزیر که خاتمه کار برنا و پیر است آن که حضرت شاهزاده نایب السلطنه را ورم کلیه عارض شد و در یکهزار و دوست و سی و هشت (۱۲۳۸ هـ / ۱۸۲۲ - ۱۸۲۳ م) جناب میرزا محمد اصفهانی احمدآبادی به امر خاقان جلالت نشان اکبر به تبریز رفته مدت یکسال در آنجا بماند و به تدابیر چند این مرض را معالجه کرده مراجعت نمود، پس از آن بیماری که مدت شش ماه تطویل یافت و بهبود گزید، دیگر باره به واسطه عدم احتما عود کرده نواسیر و بواسیر نیز مزید حرارت کبد گردید و دکتر کارمک انگلیسی مدت دوازده (۱۲) سال



به حکمت‌های علمی و عملی مانع شدت و ازدیاد امراض بود و پیوسته در سفر و حضر التزام رکاب ظفر انتساب داشت.

در هنگامی که شاهزاده قصد خراسان کرد وی به جهت تحصیل بعضی ادویه و جوهریات رخصت گرفته به تبریز رفته که بعدها روانه مشهد گردد و بعد از فراغ روانه ارض اقدس شده، در منزل مزینان وفات یافت و میرزا بابای حکیم‌باشی نیز که استحضاری از معالجه این مرض داشت به سفارت مأمور شد و به تبریز رفته بود. حاجی بابای خاصه تراش که در زمان معالجه غالباً حاضر و به اعمال معالجین ناظر بود و قلیل سر رشته‌ای حاصل داشت نیز مرخص شده به آذربایجان رفته بود و از رکاب عالی غایب.

باری حکیم کارمک وقتی خدمت نایب‌السلطنه عرض کرده بود که از امتداد این مرض مشوش نباشید که مهلک نخواهد بود، چه وقتی مهلک است که پایها را تهیج حاصل شود و اثر ورم به بیضتین برسد.

در هنگام مرخصی شاهزاده از حضور خاقان صاحبقران همانا قایم مقام در غیاب شاهزاده به خاقان اکبر معروض داشته بود که حکمای ایران و فرنگ اتفاق دارند که حرکت و مسافرت به جهت مزاج نایب‌السلطنه مضر است و خالی از تشویشی نیست. چون نایب‌السلطنه از اسباب منع سفر استحضار یافت به واسطه غیرت جبللی و ملکه کشورستانی، متغیر شده قایم مقام را به حضور خوانده مورد سیاست فرموده و به دست مبارک خود مستی چند بر سر او کوفته و به اظهار خاقان بی‌همال مطمئن و آسوده خاطر نگردیده عزیمت سفر جزم کرده روانه شد. و در عرض راه این مرض روی به اشتداد نهاد و علاجی حاصل نبود، تا بعد از ورود که خبر فوت کارمک صاحب داکتر انگلیسی رسید مایه توهم سرکار والا شد.

و خاقان مغفور جان مکنیل انگلیسی را تکلیف برفتن خراسان فرمود. چون وی گمان علاج نداشت به معاذیر پرداخت، حکیم داودخان مسیحی را مأمور کرد نیز مریض شد، و چون معالجه مقدر نگردید هیچ تدبیری بر هدف مراد نیامد تا ورم روی به ازدیاد نهاد و نایب‌السلطنه از حیات خود نومید گردید و به زاد و راحله سفر آخرت پرداخت، نخست از در توبه و انابه در آمده به طاعات و عبادات کوشید و زیارت مرقده مطهره حضرت رضویه و اعتکاف لیالی را در آن حرم محترم وظیفه

فرمود تا در شب دهم جمادی الاخره سال یکهزار و دویست و چهل و نه (۱۲۴۹ هـ / ۲۶ اکتبر ۱۸۳۳ م) که چهل و هشت (۴۸) سال از عمر مبارکش منقضی شده بود بعد از مراجعت بر مرقده مطهر امام والا مقام در دولتخانه مبارکه لحظه‌ای به خواب رفت، پس از خوابی اندک بیدار شده حالت تهوع در خود استنباط فرموده به قدر یک لگن مملو خون استفراغ شده متیقن بر فوت خود گردید.

چون از امیرزادگان احدی در خدمت آن حضرت نبود الا صبیّه صغیره، لاجرم حاجی علی اصغر خواجه سرا را احضار فرموده و خود را روی به قبله کرد به کلمه توحید رطب اللسان شده به جوار رحمت الهی پیوست. حاجی وقتی رسید که کار گذشته و شاهزاده به گلگشت جنان پویان شد. و همین کلمه تاریخ رحلت آن حضرت است.

که به گلگشت جهان پویان شد

به ملاحظه توقف سپاه در اطراف هرات نهانی جسد پاک آن شاهزاده معظم را تغسیل و تکفین کرده، در زیرزمینی همان اطاق به امانت سپردند تا نواب امیرزاده محمد میرزا باز آمده قراری بدهند. اگر چه این واقعه را مستور خواستند ولی خورشید را چگونه در خاک پنهان توان داشت آری.

### مصراع

نهان کی ماند آن رازی کز آن سازند محفلها

در اندک وقتی این خبر وحشت اثر به طهران و هرات و تبریز رسید و خاطرها پژمرده و دلها افسرده آمد.

### لمؤلفه [۳۳۴]

که در بزم بُد شید و در رزم شیر  
همی راند با رأیت و طبل و کوس  
رخش مهر تابان به رخسندگی  
شب و روز از جوشنش رخت بود  
ز شیپور و کوشش همه نای و چنگ  
جهانگیر بر سان سام سوار  
به دشمن‌کشی چون تهمتن به چنگ

دریغا ز عباس شاه دلیر  
یکی عمر بر لشکر روم و روس  
کفش ابر نیسان به بخسندگی  
مه و سال زین کوه‌اش تخت بود  
عبیر مشامش همه خاک جنگ  
جهانجوی مانند اسفندیار  
به لشکرکشی بود پور پشنگ



به طوشش به بستر درون خفته‌گی  
 سیه تخته بگزید بر تخت عاج  
 به مینو روانش همی شاد باد  
 به پا باد جاوید با تاج و تخت  
 که تاج نیای و پدر آن اوست  
 به دهلی زسهمش در آشفته‌گی  
 به ناکام بگذشت از تخت و تاج  
 ز اولادش این گیتی آباد باد  
 ملک ناصرالدین شه نیکبخت  
 همه ملک ایران به فرمان اوست  
 ولادت با سعادت آن حضرت چنانکه سبق ذکر یافته در روز چهارشنبه چهارم  
 هلالی شهر ذیحجه الحرام سال یکهزار و دوست و سه (۱۲۰۳ هـ / اوت ۱۷۸۹ م)  
 در قصبه نوا بوده و رحلتش در شب پنجشنبه دهم جمادی الثانی سال یکهزار و  
 دوست و چهل و نه (۱۲۴۹ هـ / اکتبر ۱۲۴۹ م) و مدت عمر مبارکش چنانکه  
 نگاشته شد چهل و هشت (۴۸) سال، و بیست و شش (۲۶) نفر اولاد ذکور و  
 بیست و یک (۲۱) اناث از آن حضرت در عالم بماند که در این واقعه هایلله الّا پنج  
 تن همه رشید و کبیر و در کمال تمیز بودند اجمالاً اسامی مبارکشان از این قرار است:  
 اول: سرکار نواب مستطاب شاهزاده محمد میرزا اکبر اولاد که در این ایام به محاصره  
 هرات اشتغال می نمود.

دویم: نواب امیرزاده بهرام میرزا

سیم: نواب جهانگیر میرزا.

چهارم: نواب بهمن میرزا.

پنجم: نواب امیرزاده فریدون میرزا. [نایب‌الایاله / فرمانفرما]

ششم: نواب اسکندر میرزا.

هفتم: نواب خسرو میرزا.

هشتم: نواب قهرمان میرزا. [برادر بطنی محمد شاه]

نهم: نواب امیرزاده اردشیر میرزا.

دهم: نواب احمد میرزا.

۱. سپهر مدت عمر عباس میرزا ۴۷ سال می نویسد که صحیح تر می نماید گوید: نایب‌السلطنه  
 تفرّس کرد که سفر آن جهانی در پیش است، میرزا علی نقی زکن را پیش طلبید و فرمود که: کار  
 دیگرگون شد و ما را سفری دیگر پیش آمد، اما با رحمت خداوند غفار امید دارم، اینک ۴۷ سال  
 در این جهان روز شمرده‌ام و هرگز از فرمان پدر به یک سوی نشده‌ام... (ناسخ‌التواریخ، ۵۰۲/۱).

یازدهم: امیرزاده سلطان مراد میرزا. [احسام السُلطنه فاتح هرات]

دوازدهم: نواب فیروز میرزا.

سیزدهم: نواب جعفرقلی میرزا.

چهاردهم: نواب منوچهر میرزا.

پانزدهم: نواب لطف الله میرزا.

شانزدهم: نواب امیرزاده حمزه میرزا. [حشمت الدوله]

هفدهم: نواب مصطفی قلی میرزا.

هجدهم: نواب خانلر میرزا. [احتشام الدوله]

نوزدهم: نواب عبدالله میرزا.

بیستم: نواب مهدی قلی میرزا.

بیست و یکم: نواب ایلدرم بایزید میرزا.

بیست و دویم: نواب محمد رحیم میرزا.

بیست و سیم: نواب بهادر میرزا.

بیست و چهارم: محمد کریم میرزا.

بیست و پنجم: نواب فرهاد میرزا. [معتمد الدوله]

بیست و ششم: جعفر خان.

و فتوحات و محاربات و غزوات آن حضرت غالباً در ضمن وقایع سنوات در این تاریخ مندرج است و هنوز در افواه و السنه اهالی روس و روم و کرمان و یزد و دیار و وان و آخسقه و خبوشان و سرخس مذکور می باشد، لهذا اشارت به بعضی از ابنیه و آثار آن حضرت خواهد نمود.

اول: قلعه عباس آباد که در کنار آب ارس در خاک نخجوان ساخته شده، قلعه‌ای است که اگر او را نظیری باشد در ممالک فرنگستان خواهد بود، و چنان ساخته‌اند که بر رودخانه ارس جسر بسته‌اند و دروازه بر لب جسر واقع است، پنداری رود ارس قلعه را خندق و جسر تخته پلی است که بر او بسته‌اند. تحمیناً یک کروور به مخارج و مصارف قلعه و تدارک قلعه اخراجات شده.

دویم: قلعه اردبیل است اگر چه جدار جوانب اربعه آن از قدیم الایام بوده ولی به حکم نواب نایب السُلطنه قلعه قدیمه آن را تا نیمه خراب کرده‌اند و قلعه دیگر برگرد



آن بر آورده و خندق و خاکریز به طریق قلاع ساخته شده، و این قلعه از عباس آباد کوچک تراست و تخمیناً دوست هزار (۲۰۰۰۰۰) تومان به مخارج آن صرف شده، و همانا از عباس آباد محکمتر و متین تر است.

سیم: کشیدن قلعه ثانی بر دور شهر تبریز و کندن خندق و ریختن خاکریز است که به مدت بیست (۲۰) سال اتمام یافته و مبالغ خطیر مصروف آن حصار بی نظیر گردیده.

چهارم: قلعه رصینه متینه شهرخوی است که قلعه درونی آن را نواب سلطان سعید شهید محمد حسن خان قاجار به طرز قلاع ایرانیه ساخته و سرکار شاهزاده عالی مقدر نایب السلطنه العلیه قلعه و خاکریزی و خندقی دیگر کشیده، چنان مطبوع ساخته شده که شهر خوی را عروس شهرهای آذربایجان خوانند و زیاده از سیصد هزار (۳۰۰۰۰۰) تومان به مخارج آن رفته.

دیگر ماهوت خانه به طرز ماهوت خانه‌های فرنگ در شهر خوی ساخته که ماهوت جبه‌وار و قباوار خوب از آن کار خانه مرغوب بیرون می‌آمد و در زمان فتنه و حادثه روسیه و مسافرت خراسان از رونق افتاد، استادان آن متفرق شدند، و ماهوتی سواى ماهوت برونمه از آن بیرون نیامد.

دیگر احداث قلعه کوردشت و کنار ارس و کنار قراجه‌داغ که برای مصلحتهای دولتی و سرحداری بنا فرموده‌اند.

دیگر سرائی است در میانه اردبیل و محال سراب در گردنه موسوم به صاین ساخته‌اند و عمارت متعدده دارد و در ایام زمستان بسیار به کار کاروانیان می‌آید. دیگر در دارالسلطنه تبریز عمارات عالیه بنیاد فرموده که اکثر آنها دارالاماره است و دو باغ در تبریز طرح انداخته‌اند، یکی: موسوم به «باغ شمال» و دیگر: موسوم به «باغ صفا» که خالی از امتیاز نبوده و قنوات خوب در تبریز احداث فرموده‌اند.

و عمل و چاپ و باسمه که در فرنگستان ظهور یافته به حکم آن حضرت به تبریز آوردند و مبالغی کلی مخارج آن کردند و از آنجا به طهران و سایر بلاد ایران منتشر و مشتهر شد.

دیگر طرز سلوک و رفتار آن حضرت در ولایات آذربایجان مجملاً چنان بود که کل رعایا و برایا و عمال و ضباط و حاکم و محکوم الا آن حضرت را نمی‌شناختند و

احدی از اکابر دربار شوکت مدار دخل و تصرفی در هیچ امر از امور جزئیة و کلیه بی حکم والا نمی توانست، مالیات هر شهر و بلد را جزء به جزء نوشته به دفترخانه آورده بودند و دیناری و حبه‌ای افزون تر حواله و اطلاق نمی شد و امری به اشتباه و تلبیس نمی گذشت، و کارگزاران قدرت اخذ و دخل نداشتند. و روزنامه نویسان صدیق در هر شهر تعیین فرموده بود که حال ظالم و مظلوم را بی ملاحظه نگاشته به امنای دولت می رسانیدند و داد مظلوم را از ظالم می گرفتند. [۳۳۵] لہذا کس یارای ظلم و تعدی نداشت. و چون معامله ولایتی از شهر و بلوک معین و مضبوط و جزو کل را نوشته به دست اهالی هر بلده داده بودند دیناری اضافه نمی گرفتند و رعایا نیز نمی دادند، اہمال در دادن جرم دهنده و اضافه از گیرنده گناه حاکم و هر دو مورد سیاست می شدند، بنابراین رعایای آذربایجان صاحب ثروت و سامان شدند و عساکر ایشان در اوقات مختلفه به بلاد بعیدہ رفتہ بہ شوق و اردات چاکری می نمودند.

### ایضا

از اعمال حکمت مال آن حضرت نظم و نظام جدید است از دسته دسته ساختن و فوج فوج نمودن ایشان و حرکات مشق پا و تعلیم تفنگ اگر چه صورت این نظام از معلمین اروپا به ظهور آمد، ولی اصل و حقیقت نظام از آن حضرت معنی و مغز یافته. اولاً مقرر فرمود که افراد و آحاد افواج نظام رعایت ایلیت و رعیتی صاحب طایفه و حاکمی ننمایند، و در تمام مراتب مناصب نظر ایشان بر حکم و فرمان آن حضرت باشد و به حکم او تابع امیر نظام و صاحب منصبان والا مقام بوده باشند و اختیار عزل را به احدی از صاحب مناصب محول نفرمود، و احدی از افواج در سفر و حضر دست به خوشه گندمی یا دانه انگور کسی دراز کردن نمی توانست.

### حکایت

وقتی عجوزی به سربازی نسبت داد که کاسه‌ای از ماست من گرفته و خورده و بها نداده و انکار کرده، حضرت سکندر حشمت نایب السلطنه فرمود که: ما شکم سرباز را پاره می نمائیم اگر چنانکه تو می گوئی اینک ماست تو را خورده اثر آن در



معدنه او خواهد بود و او به سزای خود رسیده و اگر چنین نباشد و تو دروغ گفته باشی شکم تو را به قصاص او خواهیم درید. پیرزن رضا داد و شکم سرباز را دریدند و صدق قول عارضه عجوزه ظاهر شد، انعامی بدو داده مرخص فرمود. این سیاست مایه نظام تمام گردید.

### ایضاً

دیگر تکمیل قورخانه و تنظیم توپخانه است و حرکت دادن توپ بزرگ در ازمنه سالفه کمال اشکال داشته، زیرا که بایست در وقت حرکت دادن توپها کل رعایای قریب و بعید عرض راه اجماع کرده، گاوها و الاغها و زنجیرها و طنابها آورده و با تنه و توش و کمر و دوش، روزی یک دو فرسنگ توپ را حرکت داده باشند، و آن حضرت فراری فرمود که بی زحمت رعایا و برایشش نفر توپچی و دو اسب توپ را حرکت داده به منزلها می برند و اگر دو بیست (۲۰۰) عراده توپ مأمور به ملکی شود، در روز یا شب چنان عبور می کنند که غالب رعایای رساتیق از آن عبور و مرور بی خبرند.

مع القصة آن جناب در سیاست مُدن و نظام عسکر و فتح حصار و دقایق کارزار و تربیت احبا و قهر اعدا پایه بلند داشته و از بسیار سلاطین بزرگ برتر بوده. مقرری امنای دولتش از سالی یکهزار (۱۰۰۰) تومان الی بیست هزار تومان (۲۰۰۰۰) به حسب مراتب و مناصب معین بود و از اثاثه سلطنت الّا سکه و خطبه و لقب پادشاهی چیزی نقصان نداشت، آن نیز به جهت حرمت پدر بزرگوار و خاقان کامکار بود، اگر چه تقدیر ربانی چنین رفت که از تاج و گاه حرمان یافت، ولی الحمدلله سلطنت و دولت ایران به اولاد و احفاد آن حضرت سعادت اختصاص جست و انشاء الله الی الابد برقرار خواهد بود.

## در ذکر بروز خبر فوت

حضرت شاهزاده اعظم نایب السلطنه مغفور

طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه

در اردوی حضرت شاهزاده والا شان معظم محمد میرزا و

روانه فرمودن جناب حاجی زین العابدین شیروانی به هرات و

قرار مصالحه و متارکه با کامران میرزا و

ماندن میرزا موسی رشتی نایب و نجفعلی خان شادلو در هرات و

حرکت اردوی والا به جانب ارض اقدس و مشهد مقدس

در اوقاتی که هزار جریب خارج هرات مخیم اردوی امیرزاده جهانجوی نواب محمد میرزا والی ولایات خراسان بود و به اطراف و جوانب لشکرها مقرر داشت و در فکر سبیه و سنگر و تسخیر شهر هرات تصمیم عزم جزم کرده، از بازیچه های سپهر مشعبد این منصوبه رخ نمود و مهره های عقول زبردستان نرد دلاوری و دانائی در ششدر حیرت در افتاد، از شهر و خارج خبر این قضیه هایله انتشار یافت.

اگر چه در چنین مقامی وقوع چنان امری عظیم و فقدان چنان پدری بر چنین فرزند مهربان سخت صعوبت داشت و جای آن بود که در حواس ظاهری و باطنی آن امیرزاده بزرگوار اختلال افتد ولی به حکم عقل و تدبیر اصلاً تزلزل در خاطر مبارک راه نداده کماکان به نظم لشکر و ثبات عسکر همی پرداخت.

چون عساکر به اطراف هرات تعیین شده بود نواب امیرزاده احمد میرزا که بر سر غوریان همی رفت حکم به توقف او در مقام خود صدور یافت، و امیرزاده خسرو- میرزا از پل مالان؛ و صمصام خان و مجبعلی خان ماکوئی سرتیپ را از میمنه و میسره به اردو احضار فرموده، و جناب حاجی زین العابدین سیاح شیروانی را که بعد از خروج از شیراز به ارض اقدس رفته به شرف صحبت امیرزاده مشرف و در مجالس خاص مشاور و مقرب و محترم بود و سابقه با هراتیان داشت مأمور فرمود که به شهر هرات رفته قرار مصالحه و متارکه را با کامران میرزا والی هرات داده باشد، لهذا آن مرد دانای جهان دیده مجرب و دانشمند مهذب با کامران ملاقات کرده به نصایح پیرایه و سخنان حکیمانه کامران را ساکت و به متارکه راضی نموده، اسرائی که در



این مدت سه ماه از اطراف اردو به دست هراتیان در افتاده بودند باز پس گرفته. و چنان شهرت دادند که در دارالخلافة طهران امری واقع شده که حضرت نایب‌السلطنه اردو را به مشهد مقدس احضار فرموده و میرزا موسی رشتی و نجفعلی خان شادلو را در هرات گذاشته که به اتمام مصالحه کوشند. و اردو از دور هرات حرکت کرده راه مقصد برگرفتند.

و میرزا موسی به لطایف الحیل از شهر بر آمده به اردو رسید و نجفعلی خان به جهت انجام کار بماند و در یک منزلی هرات سعادتقلی میرزا ولد شاهزاده کامران با بعضی از امرای افغان به حضور والا آمده عریضه و پیشکش خود را بگذرانیده رجوع کرد، و بعد از نزول اردو در منزل قلعه کوسویه معادل دوست (۲۰۰) خانوار سکنه آنجا را اناثاً و ذکوراً [۳۳۶] کوچانیده به امیر اسدالله خان عرب خزیمه حاکم قایمات بخشیدند، و خوانین اعراب را در آن منزل رخصت رجعت به اوطان داده و در ریاط کافر قلعه منزل گزیده دستجات سواران رکابی را مرخص داشته و در اواخر شهر جمادی الثانی به حوالی شهر مشهد مقدس رسیدند، و رسوم سوگواری و عزاداری را به ظهور آوردند.

نخست امیرزاده معظم چون آب حیات در ظلمات لباس سیاه در آمد، دیگر باره در خراسان شعار عباسی شیوع یافت، قایم مقام و سایر امرای رکاب تمامی مشکین سلب و کحلی ثیاب شدند، چندین هزار پیاده و سوار در کمال افسردگی و دلمردگی ناله برگرفتند و مویه در گرفتند، دنبال اسبان ترکی و عربی را بریدند و جامه‌های سیاه را تا میان بردیدند، تمامی پیادگان سرباز سرها برهنه کرده سراپای تفنگ خود را سیاه ساختند، بر فراز توپهای جنگی و عرادهای قورخانه پوشش‌های نیلی گسترده، طبالان نظام با اندوهی تمام طبالها را وارونه کوبیده با ناله طبیل ناله برکشیدند:

### لمؤلفه

همی گفت هر کس که ای شهریار	کجائی که ایدون نه‌ای آشکار
سپاهت ز مُلک هرات آمدند	به دیدار رویت به راه آمدند
نپرسی ز کس راز آن رزمگاه	نچوئی ز کار سران سپاه
یکی عمر بستی به مردی کمر	بهر رزم جستی بر اعدا ظفر

چرا مرگ بر پیکرت چیره شد  
 دریغ آن رخ و چشم و موی سیاه  
 دریغ آن بر و بازوی بهمنی  
 شکستی بسی لشکر روم و روس  
 دریغ ای جهانجوی عباس شاه  
 جهاندار غازی خدیو بزرگ  
 تو در خاک و بر خاک ما زنده ایم  
 از این زندگی سخت شرمنده ایم

الفصل در نهایت ملامت و کرب در هفدهم شهر رجب وارد شهر مشهد مقدس شده علما و سادات و مشاسخ و قادات بالباس سوگواری به استقبال موکب شهر یاری رسیدند، و تمام شهر مرد و زن و کوچه و برزن پر از شیون شد.

امیرزاده آزاده و برادران معظم با گریبانهای دریده و پایهای برهنه وارد روضه مطهر حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه التَّحِیَّة و التَّنَا شده شرط زیارت به جای آوردند آنگاه به دولتخانه خاص عالی رفته بر مقبره و مرقد پدر نامور گریستن آغاز کردند، و پیکر شریف لطیف آن ملکزاده مَلِک خصال را در محفه محفوف به رحمت لایزال نهاده، امیرزادگان عظام با حزنی و رقتی تمام به دوش بر گرفته با علما و فضلا و سادات و قزّاء به آستانه مبارکه رضویه برده در بهترین مقامی مضجع حفر نموده، نعش آن مغفور را برگردِ مرقدِ پر نور طواف داده در پناه آن حضرت به خاک سپردند:

### لمؤلفه

به گل خورشید اگر گویند پنهان می نخواهد شد  
 نه او خورشید بود و چرخ در گل کرد پنهانش  
 زمین آوخ فرو بنهفت اندر خود سپهری را  
 که بر رغم سپهر آمد به عدل داد دورانش  
 ازین پروردن و زین بر درودن در شگفتم من  
 دروگر خوانم این دهر کهن را یا که دهقانمش

مدت یک هفته امیرزاده معظم و برادران مکرم و خوانین سترک و امرای بزرگ به رسوم تعزیه داری و قانون سوگواری پرداختند و مسرعی سبک سیر به دارالخلافه



فرستاده از این قضیه جانسوز امنای دولت را اعلام و منتظر احکام قضا نظام حضرت خاقان کبیر بی نظیر صاحبقران بودند، و هشت هزار (۸۰۰۰) نفر پیاده نظام را در بلوکات خراسان تقسیم فرموده که بعد از گذشتن فصل دی و رسیدن حکم کی به آنچه فرمان باشد عمل نمایند.

و نجفعلی خان شادلو از هرات باز آمده با یار محمد خان که در مشهد بود، وکلای کامران میرزا قرار پیشکش هرات را داده به پانزده هزار (۱۵۰۰۰) تومان نقد و پنجاه (۵۰) بسته شال ترمه کشمیری گذشت که سکه صاحبقرانی نیز در هرات زده شود و همه ساله این مبلغ به کارگزاران دولت ایران رسیده باشد، و یکی از پسران کامران به ادای رسوم تعزیت به ارض اقدس آمده پنج هزار (۵۰۰۰) تومان از تنخواه را به همراه آورده تسلیم کارکنان دربار والا کرد.

## ذکر وصول

خبر رحلت شاهزاده نایب السلطنه به طهران و

عرض خاقان صاحبقران و تفویض آذربایجان و خراسان به

نواب امیرزاده اعظم محمد میرزای قاجار

میرزا علی نقی رکن معتمد جناب آصف الدوله الله یار خان قاجار دولو که سابقاً به خدمت نواب نایب السلطنه رفته و در آن واقعه هایلله حاضر بود، به سرعت تمام به طهران بازگشته شرح ماجری را به آصف الدوله در میان نهاده، و در جمعه بیست و چهارم شهر مذکور این خبر وحشت اثر فی مابین امنای دولت حضرت خاقان صاحبقران منتشر شد، و کس را یارا نبود که پس از واقعه ناگزیر دولتشاه فرزند اعظم اکبر حضرت شاهنشاه چنین خبری را به حضرت خاقان معروض دارد، زیرا که تمام امید حضرت خاقان بر نایب السلطنه مغفور بود.

مع القصة بعد از دو روز به دستگیری دو تن از ملکزادگان خرد سال این خبر پر ملال گوشزد حضرت خاقانی شد، حالتی عجیب و ملالتی غریب در خسرو صاحبقران پدیدار آمد که به تحریر و تقریر ننگنجد، چه که از پادشاهی شصت و شش (۶۶) ساله چنین فرزندی چهل و هفت (۴۷) ساله رفتن مصیبتی بزرگ است،